



نگارندهی عروینوس ایران

# محمد قائد مترجم، نویسنده و روزنامه‌نگار: ناگزیریم با نگرش امروز به گذشته نگاه کنیم

سایر محمدی

«توپ‌های ماه اوت» روایتی دست اول و داستانی از فاجعه جنگ جهانی اول به قلم باربارا تاکنم نویسنده و تاریخ‌نگارا مریکایی با برگردان محمد قائد توسط نشر ماهی در اردیبهشت امسال منتشر شد و اکنون در آستانه چاپ دوم است.قائد در مقاله‌نویسی مهارت خاصی دارد، شاید تجربه روزنامه‌نگاری او را یک پله بالاتر از همگان خود نشانده است. نام محمد قائد در عرصه

ترجمه و تألیف نیز روی جلد هر کتابی که بیاید تضمین‌کننده فروش آن است. چنان که ترجمه «قدرت‌های جهان مطبوعات» اثر مارتین واکر پس از چند چاپ توسط نشر مرکز اکنون نایاب است. آثار تألیفی‌اش نیز مانند «دفترچه خاطرات و فراموشی» و «ظلم، جهل و برزخیان زمین» «رنج و التیام» هر کدام پس از سه – چهار چاپ توسط انتشارات طرح نو اکنون نایاب است.

خواننده بالقوه از دسترسی به متن محروم می‌ماند و هم مؤلف از آنچه حق اوست. **■ چه شد سراغ «توپ‌های ماه اوت» رفتید که سال ۱۹۶۲ میلادی منتشر شد؟** از میان پیشنهادهای نشر ماهی ترجمه این کتاب را پذیرفتم. جنگ جهانی اول همیشه برایم موضوع غریبی بوده. درباره آن بسیار کم فیلم ساخته شده و کم درباره‌اش نوشته‌اند. در امریکا فیلم‌های بسیاری می‌سازند از دهه‌های اول قرن بیستم اما جنگ اول ندرتا.

**■ کتاب چه درسی برای امروز و برای علاقه‌مندان تاریخ دارد؟** به قول بندتو کروچه ایتالیایی، کل تاریخ، تاریخ معاصر است. وقتی راجع به گذشته فکر می‌کنیم و رویدادهای سپری‌شده را مطالعه می‌کنیم، در واقع راجع به امروز مطالعه و فکر می‌کنیم. خودمان را در لباس قاجاری می‌بینیم، در تهران قرن نوزدهم یا در زمان جنگ جهانی اول و از خودمان می‌پرسیم: اگر من در چنان شرایطی بودم چه می‌کردم و چه احساسی داشتیم؟

اگر معاصر بودن تاریخ مطرح نباشد خیلی چیزهای سابق کم‌اهمیت و بی‌اهمیت می‌شود. چیزهای کهنه را دوست نداریم چون قطعاً پاپان یافته‌اند اما برای عتیقه پول می‌دهیم چون ما را به فضایی می‌برد که مخلوطی است از زمان گذشته و حال.

در این کتاب می‌بینیم دنیا عوض شده بود اما آدم‌ها عین پدربزرگ‌شان فکر می‌کردند. منظورم ششان و حکمران‌ها و سیاستمداران و ژنرال‌ها و سردارهاست، عوام‌الناس که هیچ. تا درگرفتن جنگ جهانی اول، انفجاری عظیم در فناوری پیدا شده بود. موتور درون‌سوز، ماشین

پرنده، دستگاه عکاسی، مسلسل و توپ دورزن محصولاتی قابل فروش بودند. تئوری‌های قرن هجدهم، زمان اصحاب دایره‌المعارف، تبدیل شده بود به صنعت و صنعتگران این‌ها را تبدیل به کالای قابل فروش می‌کردند. مثلاً ادیسون نظریاتی را که ۳۰۰ سال انباشته شده بود تبدیل می‌کرد به کالا و به بازار می‌فرستاد. تصاعدی و جهشی پیش می‌رفت. با هر پیشرفتی پیشرفت بعدی سریع‌تر و قوی‌تر شکل می‌گرفت.

اما فکر غالب بر جوامع و بر حکمرانان مربوط به صدها سال پیشتر بود. فکر می‌کردند توپ دورزن به جای فیل، و تیربار به جای تفنگ چخماقی، و حالا با دو میلیون نفر به جای پنجاه هزار نفر همان کارهای قدیمی و حتی باستانی را می‌توان خیلی بهتر انجام داد و دست به فتوحاتی زد که پدر جسد ناپلئون و فردریک کبیر هم خوابش را نمی‌دیدند. تصور نتایج عملی وقایع و درک پیامد انباشت تغییرهای سریع برای یک آدم و یک نسل تقریباً غیرممکن بود. نیاز به تجربه‌ای داشت که حتی وقتی اتفاق می‌افتاد غیرقابل درک بود. **■ انگار با وقوع جنگ جهانی اول نوعی همدلی نشان می‌دهید و نتیجه آن را زوال سلطنت در اروپا و ختم یک عصر می‌دانید. شروع جنگ را امری ناگزیر ارزیابی می‌کنید؟** ناگزیر بودن اخلاقی یا تجویزی غیر از ناگزیر بودن طبیعی است. سلول در طبیعت وقتی بزرگ می‌شود ظرف گنجایش منظرف را ندارد چون حجم سلول با حالتی جهشی و تصاعدی نسبت به سطح آن افزایش پیدا می‌کند. سلول برای اینکه ارتباطش با محیط حفظ شود و بتواند تنفس کند و مواد زائد را پس بدهد، سطحش را بیشتر می‌کند و همین سبب تکثیر می‌شود. اول دوتا بعد چهارتا و بعد هشت تا و الی آخر. به همین سادگی و به همین پیچیدگی.

این فرایند را در جنگ جهانی اول می‌بینیم، در فروریختن رژیم شاه هم می‌بینیم. شاه سیستمی درست کرد که بزرگ و بزرگتر شد. عده آدم‌ها بیشتر، دانشگاه‌ها بیشتر، سواد بیشتر و شهرنشینی بیشتر شد. اما پوسته سیاسی برای آن حجم کافی نبود. سیستم از داخل متلاشی شد و فروریخت.

تا ابتدای قرن بیستم هم جوامع اروپا پیچیده‌تر و بزرگتر شده بودند و کیفیت به تبع کمیت تغییر کرده بود. آلمانی‌ها چیزی ابداعی به امریکا صادر کردند که امروز پدیده‌ای بدیهی است: دانشگاه. دانشگاه در شکل امروزی‌اش، اختراعی آلمانی- امریکایی است. مدارج لیسانس، فوق‌لیسانس و دکتر، تز و پایان‌نامه هیچ کدام سابقه نداشت. دانشگاه در قرن‌ها از آگورای یونانی تا سوربن و آکسفورد و کمبریج، حوزه علمیه بود. می‌نشستند در این باره که خیر بهتر از شر است، حقیقت چیست و مجاز کدام است صحبت می‌کردند و رساله‌های فاضلانه می‌نوشتند.

**■ باربارا تاکنم ابتدا کتاب «توپ‌های ماه اوت» را نوشت، بعد کتاب «برج فرازان» را که در واقع مکمل «توپ‌های ماه اوت» است. در ایران این روند برعکس شد.**

این را خوانندگانی از من پرسیده‌اند. زمانی به این سؤال می‌توان جواب داد که برداشت افرادی که با تقدم و تأخر این دو کتاب را خوانده‌اند، شنیده باشیم.

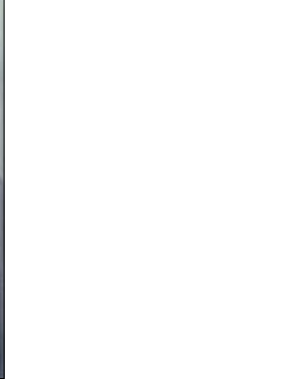
هر کتابی حاوی اطلاعاتی است که در زنجیره‌ای از اطلاعات در ذهن خواننده می‌ماند. زنجیره اطلاعات (در مورد اکتشافات زیر دریا یا درباره کره زمین یا جنگ‌های جهانی) در ذهن خواننده باید باشد تا حلقه‌های دیگر به آن اضافه شود. اگر سؤال‌هایی برای خواننده پیش آمده با مطالعه این کتاب به پاسخ بخشی از سؤال‌اتش می‌رسد. البته با گرفتن پاسخ هر سؤال، سؤالات جدیدی ممکن است در ذهن خواننده پیدا شود.

موضوع پیدایش سرمایه‌داری بزرگ امریکا هم ارتباط دارد با نبردهای جهانی برای تسلط بیشتر بر سرزمین‌ها و هم می‌تواند موضوعی مستقل باشد. خواننده حسب سؤال‌هایی که برایش پیش آمده، می‌تواند جواب سؤال‌هایش را پیدا کند، اما اینکه به چه ترتیبی خواندن این دو کتاب می‌تواند مفیدتر باشد، نمی‌توانم جواب قطعی بدهم.

نویسنده هم این دو کتاب را به شیوه جزوه درسی تنظیم و تدوین نکرده که برای ترم اول و ترم دوم، کدام را باید اول بخواند و کدام را بعد. سؤالاتی در ذهنش بوده. برحسب این که تحقیق کند و به سفر مطالعاتی برود و اسناد و مدارک و منابعش را پیدا کند، اقدام به نوشتن این کتاب‌ها کرده است.

**■ در این کتاب علاوه بر زبان پاکیزه در ترجمه، نویسنده هم تاریخ را به شیوه داستان روایت می‌کند که بر جذابیت کار می‌افزاید. اما این سؤال را هم در ذهن ایجاد می‌کند که با تاریخ‌نویسی علمی چقدر فاصله دارد؟**

جواب این سؤال را باید تاریخ‌نویسان و واضعان نظریه‌های تاریخ بدهند. در این زمینه



نکته‌ای که در این کتاب و در مورد جنگ جهانی اول کلاً به‌نظم مهم می‌آید نفی نظردهن‌گرایانه‌واراده‌گرایانه‌ای است که گویا آدم‌هایی فکر ساختند و آن فکرها تاریخ ساخت و دنیا عوض شد یا فکر آن آدم‌ها، در این کتاب می‌بینیم دنیا عوض شده بود اما آدم‌ها عین پدربزرگ‌شان فکر می‌کردند. منظورم ششان و حکمران‌ها و سیاستمداران و ژنرال‌ها و سردارهاست، عوام‌الناس که هیچ

مبتنی بر اطلاعات خودمان به آدم‌های ۱۰۰ سال پیش نگاه می‌کنیم و آخر ماجرابی را که در آن گرفتار بودند، می‌دانیم. اما قادریم تا حدی تجسم کنیم بدون دانستن آنچه ما امروز می‌دانیم در چه موقعیتی قرار داشتند. چنین بندبازی انتزاعی و ظریفی فقط با متن و در متن امکان دارد.

در نگاه به جنگ جهانی اول توجه داریم که آدم‌ها از نظر تجربه، عادت و توقعات عین ما نبودند. در فیلم ایرانی خانه ۱۰۰ سال پیش را با حوض و پنج‌دری و مخلفات نشان می‌دهند. اما علاوه بر ماهی قرمز و سیب گلاب و هندوانه غوطه‌ور در آب حوض چیزهای دیگری هم بود که نمی‌بینیم. مثلاً حوض پر بود از حشراتی به نام خاکشی و در همین آب افراد دست، صورت و پایشان را می‌شستند، آفتابه مسی می‌زدند و چندین ماسه از این آب همه جور استفاده می‌کردند. امروز نمی‌توانید همه را نشان بدهید چون قابل تحمل نیست. فیلمساز باید وانمود کند نمی‌داند چه خبر بوده. نه اینکه واقعاً نداند، بلکه نمی‌خواهد درباره پیشینیان با معیارهای بهداشت و زیبایی‌شناسی امروزی قضاوت کند. در همین کتاب می‌خوانیم روزها پشت هم صدها هزار سرباز را روزی ۵۰-۴۰ کیلومتر در گرمای وسط تابستان در تپه ماهر و جنگل راه می‌بردند بدون غذای گرم و خواب کافی و پوتین حساسی. افسرهای فرانسوی و آلمانی در یادداشت‌های روزانه‌شان نوشته‌اند نفرات گرسنه، چرک و بدبو در خواب راه می‌روند. امروز با سرباز در هیچ جای دنیا نمی‌توان چنان رفتاری کرد. قابل تصور هم نیست.

**■ چه ویژگی‌هایی در این اثر سبب شد جان اف کندی آن را به دیگران توصیه کند و به اطقیانش هدیه بدهد؟**

چیزی که در این باره می‌دانیم این است که کندی نسخه‌های کتاب را به اعضای کابینه داد و گفت نسخه‌هایی به پایگاه‌های نظامی امریکا در سراسر دنیا بفرستند تا افسرانش آن را بخوانند. حدسی که می‌توان زد: کتاب، تصویر آدم‌هایی است که تا شب قبل خیال می‌کردند استاد و خداوندگار شرایطی‌اند که صبح روز بعد وقتی واقعا در آن شرایط قرار می‌گرفتند نمی‌دانستند چه باید کرد.

کندی متوجه بود دشواری شرایط بیش از حد عقل آدم است. گاهی به نظر می‌رسید برخوردی نظامی ممکن است به جنگ اتمی با شوروی منجر شود. چین کمونیست هم برایش دغدغه بود.

در این گرفتاری‌ها آدم ممکن است تصمیمی بگیرد که عواقبش جهان را دگرگون کند. لاید میل نداشت یکی از آنهایی باشد که ۵۰ سال بیشتر یک نسل کامل از جوان‌های اروپا را در خندق‌های جبهه غرب نابود کردند.

**■ اصطلاحی که در این کتاب تحت عنوان «گوت‌های – نیچه‌ای» به کار برده‌اید، چه توجهی دارد؟ شاید نیچه قابل درک باشد اما گوت‌ها چرا؟**

نکته‌ای درباره ملت آلمان این است که ملتی با چنان مغزهای بزرگ و متفکری متوسل به آن کارها شود، یعنی سه بار جنگ با همسایه تا سرانجام پایتختش را بگیرد و بعد آن فجاج. از کسانی که ملامت می‌شوند، نیچه بود که می‌گویند باعث و بانی تفکر ابرمرد شد.

در پیشگفتار کتاب و در بحث دیگری در «ظلم، جهل و برزخیان زمین» بحث کرده‌ام چه بسا آنچه به یک شخص نسبت می‌دهند نه فکر آن آدم خاص بلکه جریانی فکری و اجتماعی بود که آن آدم به نحوی عالی یا مهیج بیان کرد و بعد به نظر رسید موضوع را او ابداع کرده است.

نیچه طرز فکری را که از خیلی وقت پیش در آلمان وجود داشت پروراند: ما انسان‌های متعالی هستیم که حق‌مان را خورده‌اند و برای گرفتن این حق فقط یک راه وجود دارد: جنگ. نیچه معتقد بود مسیحیت به تمدن غرب و تمدن رومی صدمه زد. می‌دانید که از قدیم آلمانی‌ها امپراتوری مقدس خودشان را جانشین امپراتوری روم می‌دانستند. نیچه معتقد بود مسیحیت به تمدن غرب لطمه زد چون مردم را از فکر جنگ غافل کرد.

**■ نقش گوت‌ه در این ماجرا چه بود؟** به گوت‌ه خرده نگرفتم. در «ظلم، جهل» صفحه‌ای از فیلم سینمایی «هولوکاست» را یادآوری کردم که خانمی بیانو می‌زند و شوهرش در فکر است. ناگهان زن می‌گوید بیا از اینجا برویم. آلمان سال ۱۹۳۳ است و به قدرت رسیدن صدراعظم جدیدی از حزب نازی. مرد انگار با صدای بلند فکر کند می‌گوید در کشور شیر و گوت‌ه از آن اتفاق‌ها نمی‌افتد. هر دو می‌دانستند بزودی خبرهایی می‌شود و می‌آیند سراغ‌شان با چوب و چماق و بدتر از آن. بخشی بزرگ از ملت می‌گفت جنگ چیز خوبی است. از مشهورترین کسانی که این فکر را بیسان کردند نیچه بود اما آن فکر را او ابداع نکرد. شاید بتوان گفت تقویت کرد. در مورد گوت‌ه آنچه اشاره کردم این است که ملتی با چنین آدمی متعالی و ادیب بزرگی، شب و روز به چوب و چماق فکر کند.

تأویل به رای می‌کردند و می‌گفتند عظمت گوت‌های در این است که جلو بروی و با چماق بزنی توی سر و کله دیگران و اروپایی را بگیردی که این همه تاثر در آن ریخته با یک مست. فرانسوی جلف و سرکرده دزدها که بریتانیاست. این دنیا و این قاره را چه کسی باید نجات دهد؟ انسان متعالی، انسانی گوت‌های که روحش را به شیطان نفروشد (با در واقع بفروشد)، انسانی که پیشش برود، همه اینها را کنار بزند و دنیا را در دستان برقدرت خویش بگیرد.



هم مانند زبانشناسی افراد در بیان نظریه‌های مختلف در نوسان هستند و گاهی یادت می‌رود چه کسی قبلاً چه گفته و حالا چه می‌گوید. برخی گاهی به بنده طوری لطف می‌کنند که انگار تاریخ‌نگار و تاریخدان هستیم. نه مورخ بوده‌ام و نه افسر دارم در این جایگاه باشم. متنی درباره تاریخ هم برایم چیزی است مانند هر متن دیگری. ما ناچاریم با نگاه امروزی به گذشته نگاه کنیم. نمی‌توانیم سعی کنیم چیزی را که می‌دانیم، ندانیم. آرتور کوستلر در کتاب «خوابگردها» می‌نویسد: «ما می‌توانیم به دانایی خود بیفزاییم اما نمی‌توانیم از آن بکاهیم». هنگامی که می‌گوئیم جهان را آنچنان که بابلیان در حدود سه هزار سال پیش از میلاد دیده‌اند بینیم باید کورمال کورمال به کودکی خودم بازگردم.»

بابل‌ها نخستین تمدن شهری را ایجاد کردند و منظور کوستلر این نیست که بچه و نادان بودند. فرهنگدانی بزرگ بودند اما اطلاعات‌شان کمتر از ما بود. تجربه و اطلاعات کودک از جهان محدود است اما مغزش مانند فرقه کار می‌کند و وقتی چیزی را یاد گرفت، نمی‌تواند فراموشش کند. انسان فقط از طریق کتابت و متن قادر می‌شود لایه‌های انتزاعی از هستی و واقعیت را درک کند. تفکر انتزاعی یعنی مثلاً فهم این نکته که چرخاندن مستطیل حول یک ضلع آن ایجاد استوانه سه‌بعدی می‌کند. از بابل گرفته تا ما مایه‌ها. توانایی کتابت و لازمه درک هندسه فضایی بود. ما ناچار با عقل